

راه را بر اجساد دیگران هموار میسازند. زیرا مردم بعلت اینکه از نظر شانس و مواهب فکری و جسمی و فرصتهائی که طبیعت بآنان میدهد متفاوت می باشند .. بالمآل در روش استفاده از آزادی کامل اقتصادی، که سیستم سرمایه‌داری برایشان فراهم میسازد، و در نسبت این استفاده بایکدیگر اختلاف پیدا می کنند. این اختلاف ناگزیر بین قوی و ضعیف، منجر باین میشود که «آزادی» بیان قانونی حق قوی، در هر چیزی باشد، در حالیکه همین آزادی هیچگونه اعتنائی به ضعفها ندارد و مانند آن است که آزادی فقط برای نیرومندان می باشد. و از آنجا که آزادی سرمایه‌داری هر گونه کنترل و نظارتی را مردود می‌شمرد، طبقه ضعیف جامعه، در پی‌کار زندگی، هر ضمانتی را که برای حفظ موجودیت و شخصیت خویش لازم داشته باشد از دست میدهد. طبیعتاً اینان در زیر لطف رقابت کنندگان نیرومند باقی میمانند، نیرومندی که برای آزادیهای خویش مرزی از ارشهای روحی و اخلاقی نمی‌شناسند، کسانی که در حساب خویش، بجز مصالح خاص خود، چیز دیگری را راه نمیدهند.

آنچه مسلم است رهاورد همین آزادی سرمایه‌داری تنزل و پایمال شدن شخصیت انسانهاست تا آنجا که خود انسان به کالائی تبدیل یافت که تابع قوانین عرضه و تقاضا گردید و طبیعتاً زندگی توده‌ها در قید همین قوانین (قوانین عرضه و تقاضا) و در نتیجه در بند «قانون مفرغ مزدها» قرار گرفت. چون اگر نیروهای عامل انسانی افزایش یابد و در صحنه تولید سرمایه‌داری، عرضه آن فزون شود، ارزش آن پایین می‌آید. زیرا سرمایه‌دار یک چنین وضعی را فرصت مناسبی برای بهره‌کشی بِنفع خویش از بدبختی و نابسامانی دیگران میداند.

به همین علت سرمایه‌دار دستمزد کارگران را آنقدر تنزل میدهد و به سطحی میرساند که چه بسا دستمزدها برای زندگی و ادامه آن کافی نباشد و این سیر نزولی دستمزدها بالاخره بنقطه‌ای میرسد که دیگر کارگران حتی نمیتوانند برخی از لوازم ضروری خویش را برآورده سازند، بدینسان توده عظیمی از کارگران بیکار به خیابانها ریخته میشوند، در حالیکه با درد گرسنگی مرگ آور دست و پنجه نرم

می‌کنند، البته فقط بخاطر يك علت، بخاطر اینکه آنان از آزادی نامحدود برخوردارند! البته تا وقتی که اقتصاد کاپیتالیستی روزنه‌ای از امید و جلوه‌ای از روشنایی به کارگران می‌دهد، برایشان چندان بد نیست که از گرسنگی بمیرند و نابود و مضمحل گردند. ولی این امیدی که اقتصاد کاپیتالیستی در کارگران بوجود می‌آورد چیست؟! این امید از اینجا ناشی می‌شود که بعلت تراکم و افزایش فقر و بیماری از تعداد کارگران کاسته می‌شود. آری بیشك این است امیدی که «قانون مفرغ مردها» به کارگران می‌دهد.

این قانون بکارگران می‌گوید: کمی صبر کنید تا گرسنگی و فقر گروه عظیمی از شما را بـخاک بیفکند، نابود سازد، از بین ببرد و تنها در این صورت است که از تعداد شما کاسته می‌گردد و تنها بدینسان است که عرضه برابر تقاضا می‌گردد و در نتیجه، دستمزدهایتان بالا می‌رود و وضع شما سروسامانی بخود می‌گیرد<sup>(۱)</sup>.

این همان توافق افسانه‌ای دروغین است که ادعا شده در زیر سایه آزادی سرمایه‌داری، بین انگیزه‌های ذاتی و مصالح عمومی وجود دارد، همان توافقی که خود سرمایه‌داران مجبور گشتند از ایمان بآن دست بردارند و متوجه نظریه‌ای بشوند که «آزادی» را با ارزشها و ضمانتهائی چند محدود می‌کند.

۱- همانطور که پیشتر اشاره شد «قانون مفرغ مردها» از طرف مالتوس فیلسوف بدبین کلاسیک وضع شده است و ریشه عقاید او از اینجا ناشی می‌شود که معتقد گردید، توالد و تجانس انسان در صورتی که مانعی در مقابل نداشته باشد، باعث می‌شود که تعداد جمعیت طبق تصاعد هندسی افزایش یابد. در حالیکه افزایش مقدار مواد غذایی باین سرعت نیست بلکه با سرعت تصاعدی عددی افزایش می‌یابد. مالتوس معتقد بود که فشار جمعیت بر مایحتاج زندگی، فقط در نتیجه جنگها و امراض مسری و قحطی تخفیف یافته است. بهمین علت وی برای اینکه جمعیت رو با افزایش نگذارد معتقد گردید که دستمزدهای حقیقی نمیتوانند از حداقل همیشه بیشتر باشد، زیرا افزایش رفاه و آسایش، باعث ازدیاد عرضه کارگران می‌شود و اگر دستمزدا از حداقل همیشه پائین تر برود، اضافه جمعیت محور و نابود خواهد شد. این نظریه بنام «قانون مفرغ مردها» نامیده شده است. لازم بذکر است که «قانون مفرغ مردها» فقط بخاطر حفظ منافع سرمایه‌داران و طبقات استعمارگر و علیه نوده رنجبر و تولیدکنندگان واقعی در ذهن مردان بیماری چون مالتوس شکل گرفته است. م.

اگر در جامعه کاپیتالیستی بهره حیات اقتصادی از آزادی سرمایه‌داری و آثار آن این بود، طبیعی است، ضرباتی که بر ساختمان معنوی و روحی خلق، از شراره‌های سوزان آن آزادی عربان<sup>(۱)</sup> وارد می‌شود سخت تر و تلختر است، برای آنکه بطور عمومی اندیشه‌های خیرخواهی و احسان متلاشی شده، از بین می‌رود و روح خودخواهی و آزوطمع غلبه می‌کند، و در اجتماع بجای حس همکاری و همبستگی روح ستیزه جوئی بخاطر بقاء حکمفرما می‌گردد. فی‌المثل اگر ارزشهای اخلاقی و موقعیت اجتماعی، از فردی بخواهد که مقداری از مصالح شخصی خویش را فدا کند، شما چه تصویری خواهید داشت، اگر فرض شود که آن فرد با مفهوم مطلق آزادی سرمایه‌داری هماهنگی دارد؟!، و حتی اگر احياناً مصلحت خاص آن فرد، وی را برانگیزد که در راه تحقق مصالح عمومی بعنوان اینکه مصالح خاص وی نیز می‌باشد، تلاشی کند، سودی ندارد، زیرا اگر چه این جریان منجر به همان نتیجه‌ای که هدف ارزشهای روحی و اخلاقی از جهت خارجی است می‌شود، ولی جهت ذاتی آن ارزشها را محقق نمی‌سازد، و از انسان، انسانی با عواطف و ادراکات و انگیزه‌های وی نمی‌سازد. مسلماً اخلاق، تنها دارای ارزش عینی و خارجی نیست بلکه دارای ارزش ذاتی نیز هست که از ارزش خارجی و عینی آن، در تکمیل زندگی توده‌ها و اشاعه روح سعادت و آرامش روحی در آن کمتر نمی‌باشد. در فصل آینده، مسئله انگیزه‌های ذاتی و پیوندهای آن را با مصالح عمومی، بطور وسیعتری بررسی خواهیم کرد.

باتمام اینها، از آثار آزادی سرمایه‌داری، در ژرفای اجتماع کاپیتالیستی، صرف‌نظر می‌کنیم و طبق افسانه سرمایه‌داری فرض می‌کنیم: که خود انگیزه‌های ذاتی، تأمین مصالح عمومی را ضمانت می‌کند. آیا برای این خیال واهی امکان هست که چنین نظری درباره مصالح مختلف جوامع بدهد، و ادعا کند که بین مصالح خاص جامعه کاپیتالیستی و دیگر جوامع بشری توافق وجود دارد؟! وقتی جامعه کاپیتالیستی دور از همه قیود روحی و اخلاقی به آزادی سرمایه‌داری معتقد است، چه عاملی آنرا

مانع میشود که برای رفع نیازهای خویش ، دیگر خلقها را ببنفع خود برده نسازد و به زنجیر نکشد !؟

در اینجا تنها خود واقعبیت تاریخی سرمایه‌داری است که باین سؤال پاسخ میدهد . آنچه مسلم است توده‌ها گرفتاریها و وحشت‌های شگفت‌انگیزی از جوامع سرمایه‌داری متحمل گشته‌اند ، و علت آنهم در اثر خلأ اخلاقی و روحی و روش خاص جوامع سرمایه‌داری در زندگی بوده است . و مسلماً آن وحشتها و رنجها چون وصله ننگینی بر دامن تاریخ تمدن مادی جدید باقی میماند و دلیل قاطعی میشود که آزادی اقتصادی که هیچ قید معنوی آنرا محدود نمیکند ، از مهیب‌ترین اسلحه انسان علیه انسان بوده ، که به سادگی بطور وحشتناکی ، جامعه را بسوی انهدام و تخریب میکشاند . فی‌المثل از نتایج این آزادی ، رقابت دیوانه‌وار ممالک اروپائی در برده کردن و به زنجیر کشیدن توده‌هایی بود که در امن و امان میزیستند . منظور دول اروپائی از تسخیر این توده‌ها ، بهره‌کشی از آنان ، برای تولید سرمایه‌داری بود . و تنها تاریخ افریقا صفحه‌ای از صفحات آن رقابت داغ بود ، که در اثر آن قاره افریقا گرفتار طوفانی از رنجها و محنتها گردید ، زیرا کشورهای زیادی مانند انگلستان و فرانسه و هلند و غیره ، تعداد عظیمی از خلق آسوده و آزاد افریقا را به بازارهای برده‌فروشی صادر کردند ، و آنانرا بعنوان قربانی به هیولای سرمایه‌داری تقدیم نمودند . و تجار آن کشورها ، دهات افریقائی را آتش میزدند ، تا مردم آن ، از وحشت فرار کنند و با پیش آمدن چنین وضعی ، تجار آنانرا محاصره و جمع می‌کردند و بطرف کشتیهای تجارتی میبردند و این کشتیها آنانرا به کشورهای اربابان منتقل می‌کردند .

این جنایات و فجایع تا قرن نوزدهم انجام میشد و در این تاریخ بود که انگلستان با حمله وسیعی بر ضد آن برخاست و بدینسان توانست با دول دیگر معاهده منعقد کند که بموجب آن تجارت برده ممنوع و غیر مجاز شمرده شد . ولی خود این تلاش ، شکل سرمایه‌داری داشت و مسلماً از ایمان روحی به ارزشهای اخلاقی و معنوی سرچشمه نمیگرفت ، بدلیل اینکه انگلستان که جهان را واداشت تا جلو

اعمال دزدی و چپاول و غارتگری را بگیرد ، آنرا با اسلوب دیگری که عبارت از برده کردن پنهانی بود تبدیل نمود . زیرا انگلستان ناوگان عظیم خود را به سواحل آفریقا فرستاد تا برای جلوگیری از تجارت غیرمجاز ( برده فروشی ) مراقبت بنماید .

آری بدینسان انگلستان ادعا نمود ، چه ادعای پوچی ! ، برای از بین بردن تجارت برده !! ولی کاملاً روشن است که انگلستان با این مانور، مقدمه چید و از این رهگذر مناطق بزرگی از سواحل غربی آفریقا را اشغال نمود، و از این پس کار برده کردن ، بجای آنکه در بازارهای تجاری اروپا صورت بگیرد ، در خود قاره آفریقا، تحت شعار استعمار ، عملی میشد !!!

بعد از همه اینها میتوانیم چون سرمایه داران بگوئیم: که آزادی سرمایه داری، وسیله ای است افسونگر. که خود بخود و بدون هیچ قید روحی و اخلاقی ، تلاش مردم را که بخاطر منافع خاصشان میباشد ، بوسیله ای مبدل میسازد که مصالح عمومی و رفاه اجتماعی را ضمانت میکند !!

بـ آزادی ، علت رشد تولید است :

همانطور که ملاحظه گردید این مربوط به نظریه دوم است ، که آزادی سرمایه داری بر آن استوار میباشد . و آن نظریه ای است که در فهم نتایج آزادی سرمایه داری راه خطا پیش گرفته ، همچنین در تعیین ارزش تولید خطا گرفته است . زیرا مؤسسات تولیدی ، در جامعه سرمایه داری ، واحدهای کوچکی نیستند که همآورد یکدیگر باشند و از امکانات مساوی برخوردار باشند .. قادر اثر آن هر مؤسسه ای آمادگی داشته باشد که با مؤسسات دیگر رقابت کند ، یعنی همان عاملی که بقای رقابت آزاد را حفظ کرده ، آنرا وسیله ای برای رشد و افزایش تولید و تحسین آن میکند . بلکه مؤسسات تولیدی در جامعه کاپیتالیستی ، از نظر حجم و کارایی و قدرت ادغام بعضی از آنها با بعضی دیگر مختلف میباشند، از طرفی آزادی کاپیتالیستی ، در چنین حالتی ، زمینه را برای رقابت هموار میسازد ، در

نتیجه، رقابت با سرعتی شگفت‌انگیز منجر به پیکار و اصطکاک شدیدی بین مؤسسات تولیدی میشود.

طبیعی است که در این میان، مؤسسات نیرومند تولیدی، مؤسسات دیگر را ورشکست کرده، اساس آن را منهدم میسازد و بدینسان بتدریج، احتکار تواید آغاز میگردد، تا آنجا که همه انواع رقابت و اثراتی که در جریان تولید داشته از بین میرود. بنابراین رقابت آزاد، باین معنی که بتولید رشد و تکامل می‌بخشد، جز در فاصله کوتاهی، با آزادی کاپیتالیستی همگامی نمیکند، زیرا رقابت آزاد پس از طی این فاصله کوتاه، بعلت اینکه آزادی کاپیتالیستی موقعیت اقتصادی را در دست دارد، میدان را برای احتکار خالی میگذارد.

اما خطای اساسی دیگر نظریه آزادی، همانطور که قبلاً بآن اشاره شد، در تعیین ارزش تولید می‌باشد، فی‌المثل اگر فرض شود که آزادی کاپیتالیستی منجر به افزایش تولید و رشد کیفی و کمی آن می‌شود و از طرفی رقابت آزاد در سایه کاپیتالیسم ادامه خواهد یافت و تولید کالا را با حداقل هزینه ممکن فراهم خواهد ساخت. باین همه ثابت نخواهد کرد که کاپیتالیسم می‌تواند آسایش و سعادت را برای جامعه تأمین کند، بلکه این جریان اشاره باین مطلب است که جامعه میتواند در سایه کاپیتالیسم تولید بهتری بنماید و حداکثر کمیت ممکن از کالا و خدمات را فراهم سازد مسلماً این قدرت تنها عامل یا عواملی نخواهد بود که رفاه اجتماعی را، که سیستم اجتماعی مسئول ضمانت آن است، محقق میسازد، بلکه آن، يك قدرت یا يك نیروی است که گاه میتواند بصورتی مصرف شود که رفاه و سعادت اجتماع را ضمانت کند و گاه نیز میتواند بصورت عکس آن، مصرف گردد. در اینجا عاملی که شکل بمصرف رسیدن نیروی تولیدی را معین میسازد، شیوه‌ایست که فرآورده عمومی را بر افراد اجتماع توزیع میکند.

بنابراین رفاه عمومی، بآن اندازه که به کیفیت تقسیم بازده عمومی بر افراد ارتباط دارد، با کمیت آن ارتباط ندارد.

سیستم کاپیتالیستی فرسوده‌تر از آنست که از کار آیی و لیاقت توزیعی، که

رفاه جامعه و سعادت توده راضمانت میکند، برخوردار باشد، زیرا سیستم کاپیتالیستی، در توزیع، بردستگاه « ارزش » متکی میباشد و آن، یعنی: هر کس که مالک ارزش کالا نباشد، حقی در زندگی و حیات ندارد، بدینسان هر کس که از تحصیل این « ارزش » بعلت فقدان قدرت شرکت در تولید کالاها و خدمات، یا بعلت عدم بدست آوردن فرصت، برای شرکت، یا بعلت اینکه قربانی رقابت کنندگان قوی، که تمام فرصتها را از وی گرفته‌اند، شده عاجز باشد، با محرومیت میگذراند و با مرگ دست و پنجه نرم میکند.

بهمین علت بیکاری کارگران در جوامع کاپیتالیستی، از فجیع‌ترین مصائب و گرفتاریهای انسانیت است، زیرا وقتی سرمایه‌دار از خدمات کارگری-بهرعلتی- بی‌نیاز گردد، کارگر مذکور دیگر آن « ارزشی » را که می‌باید بوسیله آن اعاشه کند و لوازم و احتیاجات خویش را بدست آورد، نخواهد یافت و مجبور می‌شود که با فقر و گرسنگی زندگی کند، زیرا این ارزش بوده که دستگاه توزیع را بوجود آورده است و تا زمانی که کارگر چیزی از آن، در بازار بدست نیاورد، از ثروت تولید شده - هر چند که زیاد باشد - سهمی نخواهد داشت.

بنابراین مبالغه در لیاقت و کارایی سیستم کاپیتالیستی و قدرت آن در رشد و افزایش تولید، در حقیقت يك گمراهی بوده، که پرده‌ای بر قسمت سیاه آن میکشاند. این قسمت سیاه، کسانی را که کلمه اسرار آمیز کاپیتالیستی را ندانسته، بر قطعات جادویی پول دست نیافته‌اند، در زمینه توزیع، بایی اعتنائی کامل، به محرومیت و نابودی محکوم میسازد.

با این ترتیب این امکان برای ما وجود ندارد که تنها تولید را مجوزی از جهت اخلاقی و عملی، برای وسائل مختلف، معتبر بدانیم، و سائلی که بحرکت تولید فرصت میدهد تا توسعه و گسترش بیشتری پیدا کند و زمینه مناسبتری را برای آن آماده سازد. زیرا کثرت تولید، همانطور که اشاره شد، بیان کامل رفاه عمومی اجتماعی نیست.



### ج- آزادی بیان، اصیل شخصیت انسانی است:

پس از این تنها نظریهٔ سوم دربارهٔ آزادی باقی می‌ماند که آزادی را با معیار ذاتی ارزیابی می‌کند و بر آن، ارزش معنوی و اخلاق اصیل اضافه می‌کند، زیرا آزادی مظهر ذاتی شخصیت و تکوین ذات آدمی بوده، که بدون این دو، زندگی هیچ مفهوم و معنایی ندارد.

\* \* \*

پیش از هر چیز لازم است اشاره کنیم که دو نوع «آزادی» وجود دارد که عبارتند از: «آزادی طبیعی» و «آزادی اجتماعی».

آزادی طبیعی فرصتی است که از طرف خود «طبیعت» داده می‌شود. اما آزادی اجتماعی آن آزادی است که سیستم اجتماعی، آن را می‌دهد و اجتماع آن را برای افراد خویش ضمانت می‌کند و طبیعتاً هر یک از دو «آزادی» نامبرده، شکل خاص خود را دارند.

از آنجا که مشغول بررسی مفاهیم کاپیتالسم، دربارهٔ «آزادی» هستیم، لازم است هر یک از این دو آزادی را از دیگری تمیز بدهیم، تا این اشتباه رخ ندهد که یکی از آن دو صفات و خصائص دیگری را نسبت بدهیم.

۱- «آزادی طبیعی» عنصر ذاتی سرشت انسان بوده، پدیده‌ایست اساسی که در آن همهٔ موجودات زنده بانسبتهای مختلف، طبق حدود زندگی‌شان، در آن شرکت دارند. بهمین علت سهم انسان از این آزادی بیش از سهم هر جاندار دیگری بوده است و بدینسان هر چه شانس موجود از زندگی بیشتر باشد، بهمان نسبت از سهم بیشتر آزادی طبیعی برخوردار می‌گردد.

برای آگاهی از حقیقت «آزادی طبیعی»، از بررسی سلوک هستیهای غیر جاندار آغاز می‌کنیم. لازم است بدانیم که طبیعت برای این هستیها جهت‌های مشخصی ترسیم می‌کند و بصورت جبری، برای هر موجودی، سلوک خاصی را تعیین می‌کند، بدانسان که انحراف از آن غیر ممکن است. مثلاً: طبیعت در مورد «سنگ» سلوک



مشخصی را، طبق قوانین عام هستی تعیین کرده است. لهذا از سنگ انتظار نداریم که - فی المثل - تا وقتی که آنرا حرکت نداده‌ایم حرکت کند. و نیز انتظار نداریم که در خلاف جهتی که ما حرکتش داده‌ایم حرکت کند، همچنین این تصور را از سنگ نداریم که برای پرهیز از برخورد بادیوار، جهت سیر خود را تغییر دهد. بنابراین سنگ فاقد هرگونه نیروی مثبت بوده، نمی‌تواند خود را در شکل جدیدی قرار بدهد، بهمین علت است که سنگ سهمی از «آزادی طبیعی» ندارد.

اما موقعیت موجود زنده در برابر محیط، و شرایط و اوضاع منفی، مسلماً منحصر در جهتی نیست که نتواند از آن منحرف گردد، بلکه دارای قدرت و نیروی مثبتی است که بموجب آن می‌تواند بخود شکل جدیدی بدهد. و نیز اگر اسلوب متداول برای اوضاع و شرایطی که موجود زنده در آن هست خوب نباشد، می‌تواند اسلوب جدیدی را ابتکار کرده، آن را بکار ببرد. و بانظر باینکه طبیعت، عوضهای متعددی در برابر موجود زنده قرار داده، تا در هر حالی آنکه بیشتر با شرایط خاصش هماهنگی داشته بکار ببرد، طبعاً نیروی مثبت موجود زنده می‌تواند در مورد آزادی طبیعی الهام بخش ما باشد. فی المثل: گیاه که در رده بندی موجودات زنده، در درجه پائینی قرار دارد، می‌بینیم که آن نیرو یا آزادی در سطح پائین و ابتدائی در آن وجود دارد.

مسلم است که برخی از رستنی‌ها، بمجرد اینکه به مانعی برسند که بتواند جلورشده و نمو آنان را، در امتداد جهتی که داشتند بگیرد، بلافاصله آن گیاهان برای تغییر جهت تلاش کرده، بپذیرفتن شکل جدیدی، جهت دیگری را برای ادامه رشد و نمو خویش اتخاذ می‌کنند. همچنین اگر حیوان را که از نظر رده بندی مدارج زندگی، در درجه دوم قرار دارد، در نظر بگیریم خواهیم دید که در دایره وسیعتری و در سطح عالی‌تری، از آن آزادی و نیرو برخوردار است. زیرا طبیعت عوضهای بسیاری را در اختیار حیوان گذاشته که به موجب آن می‌تواند هر وقت که بخواهد، عوضهائی را که بیشتر در جهت اشباع شهوات و بر آوردن تمایلاتش قرار دارد انتخاب کند... همانطور که در پیش ملاحظه شد، وقتی سنگ را پرتاب می‌کنیم، از

جهت معین خویش منحرف نمی‌شود و گیاه نیز جز در موارد معینی تغییر جهت نمی‌دهد اما حیوان هر وقت که بخواهد می‌تواند جهت‌های مختلفی را اتخاذ کند. با این ترتیب مسلم است که فرصتی را که طبیعت به حیوان داده تا فعالیت زندگی خویش را در دایره آن انجام دهد، شعاع عمل آن بیش از شعاع فعالیت است که گیاه از آن برخوردار است. همچنین عوضهائی که طبیعت به حیوان داده بیش از عوضهائی است که به گیاه داده است.

در انسان «آزادی طبیعی» به منتهای درجه خود میرسد. زیرا میدان عملی را که طبیعت بانسان داده، از میدان عمل حیوان یا گیاه و یا جماد بیشتر است. و در حالی که تمایلات و شهوات غریزی حیوان مرز نهائی زمینه‌ای بوده که در آن فعالیت میکند و حیوان آزادیش را تنها در حدود آن تمایلات و شهوات بکار میبرد. در نورد گاه زندگی انسان آن قرب و منزلت را ندارد، زیرا انسان بصورت خاصی از روح و جسم ترکیب یافته، که بموجب آن میتواند آن شهوات را مقهور خویش کند یا دایره عمل آنرا محدود سازد. با این ترتیب، انسان، این آزادی را نیز دارد که با شهوات نامبرده همراهی و هماهنگی داشته باشد، یا در جهت عکس آن، گام بردارد.

این آزادی طبیعی که انسان از آن بهره‌مند است، بحق یکی از شالوده‌های ذاتی انسانیت میباشد، زیرا این آزادی، بیان نیروی زندگی خلقها میباشد. بنابراین بدون این آزادی، انسانیت، لفظ بدون معنی میباشد.

واضح است که آزادی باین معنی، خارج از تحقیق سیستمی است و بهیچ وجه رنگ سیستمی ندارد. زیرا این آزادی را خداوند بانسان داده است و از مزایای یک سیستم معینی بدون سیستم دیگر نیست، تا بر اساس سیستمی، بررسی و مطالعه گردد.

اما آن آزادی که رنگ سیستمی دارد و سیستم کاپیتالیستی را مشخص می‌سازد و پایه اصلی وجودش را تشکیل میدهد... آزادی اجتماعی میباشد، یعنی آن آزادی که فرد، از جامعه کسب میکند نه از طبیعت، لذا همین آزادی است که بوجود

اجتماعی انسان مرتبط میباشد و در چهار چوب بررسیهای سیستمی و اجتماعی قرار دارد .

اگر بتوانیم با وضوح کامل ، بین آزادی طبیعی و آزادی اجتماعی تمیز بدهیم ، میتوانیم درك کنیم که تا چه اندازه خطا خواهد بود که به آزادی اجتماعی ، خصائص آزادی طبیعی داده شود و چنین گفته شود که: آزادی که سیستم کاپیتالیستی برای جامعه فراهم میسازد ، شالوده ذاتی انسانیت و عنصر حیاتی وجودش میباشد. مسلماً این نظریه ، بر اساس عدم تمیز بین آزادی طبیعی و آزادی اجتماعی استوار گشته است ، درصورتیکه میدانیم آزادی طبیعی ، شالوده اساسی وجود انسانی میباشد، ولی آزادی اجتماعی، آن آزادی است که لازم است نسبت کار آئی و لیاقت آن، نسبت به ساختمان يك جامعه مرفه و آسوده و نسبت به ترکیب آن با ارزشهای اخلاقی ، که بآن مؤمن هستیم، بررسی گردد .

\* \* \*

۲- پس از اینکه آزادی طبیعی را از بررسی سیستمی تفکیک کردیم و بر صفات ممیزهريك ازدو آزادی آگاهی یافتیم، لازم است «آزادی اجتماعی» را، بعنوان اینکه يك مسئله اجتماعی است بررسی کنیم ، تا از این رهگذر بتوانیم موقع سیستم کاپیتالیستی را ، در برابر آن ، تجزیه و تحلیل کنیم .

هنگام تجزیه و تحلیل این مفهوم ، مفهوم: آزادی اجتماعی میبینیم که «آزادی اجتماعی» دارای يك محتوای حقیقی و يك شکل ظاهری است . بنابراین «آزادی اجتماعی» دارای دو جهت است : یکی: محتوای حقیقی آزادی، یا به تعبیری که بعداً خواهیم کرد : «آزادی ذاتی» . و دیگری: شکل ظاهری آزادی بوده، که لازم است آنرا «آزادی صوری» بنامیم .

با این ترتیبی که ذکر شد ، آزادی اجتماعی بدون نوع تقسیم میگردد: «آزادی اجتماعی ذاتی» و «آزادی اجتماعی صوری» .

الف- «آزادی اجتماعی ذاتی» قدرتی است که انسان از جامعه ، برای اقدام بعمل معینی تحصیل میکند ، منظور از این قدرت ، این است که جامعه ، همه

وسائل و شرائطی را که فرد برای انجام آن عمل لازم دارد ، فراهم میسازد. فی المثل: اگر جامعه تملك ارزش كالای معینی را ضمانت كند و این کالا را در بازار افزایش دهد و بهره شخص دیگری اجازه ندهد که این حق را پیدا كند که خرید آن کالا را در احتكار خود قرار بدهد ... طبیعتاً با چنین ترتیبی ، شما در خریدن آن کالا آزاد خواهید بود، زیرا شما از نظر اجتماعی از همه شرائطی که خرید آن کالا بدان بسته است برخوردار هستید . اما اگر جامعه زمینه تملك ارزش آن کالا را برای شما فراهم نسازد ، یا آن کالا را در بازار عرضه نکند ، یا تنها بیک نفر ، غیر از شما حق خریدن آنرا بدهد .. طبیعی است که شما در واقع آزادی ذاتی ، یا قدرت حقیقی خریدن کالا را ندارید .

بد «آزادی صوری» باین مقدمات مذکور احتیاج ندارد ، بلکه چه بسا انجام يك كاری نسبت به يك فرد ، محال باشد ، مانند خریدن کالا ، نسبت بفردی که ارزش آنرا در دست ندارد .. ولی علیرغم این جریان ، چنین فردی ، از جهت صوری و ظاهری ، در اجتماع ، آزاد بشمار میرود ، اگرچه این آزادی صوری ، در بطن خود ، فاقد هر گونه حقیقت است . برای آنکه منظور از «آزادی صوری» خرید ، این نیست که هر فردی در هر آن میتواند قدرت خرید داشته باشد ، بلکه منظور ، از مدلول اجتماعی آن ، این است که ، جامعه بفرد - در چهارچوب امکانات و فرصتهای وی ، که موقعیت او در گیرودار رقابت با دیگران ، آنرا معین میسازد - این اجازه را میدهد که هر اسلوبی را که بوسیله آن بتواند آن کالا را خریداری کند ، معمول بدارد . بنابراین انسان عادی ، از نظر صوری ، مثلاً ، در خریدن خود نویس آزاد میباشد ، همچنین در خریدن يك شركت سرمایه داری که سرمایه آن ، صدها میلیون ارزیابی شده باشد ، آزاد میباشد ، زیرا تا آنگاه که سیستم اجتماعی ، اقدام بهره کاری را مجاز شمرده است و اتخاذ هر روشی را که برای خریدن آن شركت عظیم ، یا آن خود نویس ناچیز لازم باشد ، تجویز کرده است ، هر فردی میتواند فرصت چنین خریدهایی را داشته باشد . اما کمبود فرصت یا شرائطی که میتواند اجازه خریدن آن شركت را بفرد بدهد ، یا بطور کلی عدم

هر گونه فرصت در گیرودار رقابت و همچنین با فرض باینکه جامعه ، زمینه چنین فرصتهائی را برای فرد فراهم نساخته است . تضادی با « آزادی صوری » در چهار-چوب ظاهری و عمومی آن ندارد .

مسلماً آزادی صوری ، بطور کلی تو خالی نبوده ، بلکه گاهی مفهوم مثبتی در بردارد . فی المثل ، يك فرد شاغل كه فعالیت تجاری خود را با موفقیت آغاز کرده است ، اگر چه فعلاً نمیتواند يك شرکت عظیمی را خریداری کند ، ولی تا زمانی که از نظر اجتماعی ، از آزادی صوری برخوردار است ، میتواند به کارهای مختلفی ، برای تحصیل قدرتی که بوسیله آن بتواند آن شرکت را ، در آینده نزدیک یادوری خریداری کند ، اقدام نماید . لذا بر اساس این حقیقت ، « آزادی صوری » نسبت به خریدن آن شرکت و تملك آن دارای معنای مثبتی است ، زیرا اگر چه این آزادی صوری ، فعلاً شرکت را بوی تسلیم نمیکند ولی این اجازه را باو میدهد که استعداد های خویش را آزمایش کند و اقدام به فعالیت های مختلفی ، برای تحصیل تملك آن شرکت بنماید . و چیزی که خود ، در سایه این « آزادی صوری » از دست میدهد ، ضمانت جامعه ، نسبت به تملك ، یا حصول ارزش آن شرکت است . زیرا آزادی صوری این نوع ضمانت را ، که در واقع همان مفهوم « آزادی ذاتی اجتماعی » است ، برای افراد جامعه تأمین نمیکند .

بنابراین از نظر اجتماعی « آزادی صوری » همیشه تو خالی نبوده ، بلکه وسیله ای است برای برانگیختن نیروها و انرژی های افراد و بسیج آنها بخاطر رسیدن به مدارج بالاتر ، اگر چه در این راه برای تحصیل پیروزی و موفقیت ، ضمانتی نمیکند (۱) .

بر اساس این مقدمه است که پی میبریم : « آزادی صوری » اگر چه فعلاً بمعنی « قدرت » نمیباشد ، ولی بهر حال يك شرط لازم برای فراهم شدن این « قدرت » میباشد ،

۱- پس از اینکه سرمایه داری بمرحله انحصار و تکامل خود رسید ، آزادی صوری همیشه تو خالی خواهد بود ، چون حتی وسیله ای برای برانگیختن نیز نمیتواند باشد ، زیرا همه فرصتها قبلاً در انحصار سرمایه داران درآمده است . م .

مثلاً، يك فرد شاغل موفق ، که در باره اش صحبت کردیم ، اگر از آزادی صوری برخوردار نبود و اگر جامعه بوی اجازه نمیداد که شانس و امکانات خویش را درگیر و دار رقابت به آزمایش گذارد ، نمیتوانست بخود این اجازه را بدهد که خواب تملك آن شرکت بزرگ سرمایه داری را ببیند و در نتیجه فعلاً نیز نمیتوانست ، پس از تلاشهای پیگیر و مداوم آنرا به تملك خویش درآورد . بدینسان « آزادی صوری » نسبت بوی ، يك وسیله فعال و شرط لازم تحصیل آزادی ذاتی و قدرت حقیقی بوده ، که بموجب آن میتواند شرکت بزرگ سرمایه داری را خریداری کند ، در حالیکه آزادی افراد و آزادی کسانی که از نظر صوری برای تملك آن شرکت شکست خورده اند تنها بعنوان يك آزادی اسمی باقی میماند ، و حتی باندازه ذره ای نمایشگر حقیقت نمیشد .

\*\*\*

سیستم کاپیتالیستی ، به آزادی اجتماعی صوری گرایش داشته ، معتقد است که « آزادی صوری » تجسم کامل مفهوم آزادی است ، اما منظور « از آزادی ذاتی » - بنا به تعبیری که در پیش کردیم - طبق اعتقاد سیستم کاپیتالیستی ، داشتن قدرتی است که بتوان بموجب آن از آزادی استفاده کرد . و این بدان معنا است که « آزادی ذاتی » خود آزادی ، نمیشد .

بهمین علت منظور سیستم کاپیتالیستی این نیست که قدرت فرد را افزایش دهد و بوی « آزادی ذاتی » اعطا کند ، بلکه افزایش قدرت را ، با اکتفا به فراهم ساختن آزادی صوری ، به فرصتهائی واگذار میکند ، که برای فرد پیش میآید . طبیعی است فرد ، بوسیله همین فرصتها است که به امکاناتی چند دست مییابد ، این جریان بدین صورت است که سیستم کاپیتالیستی این فرصت را بفرده میدهد که به انواع فعالیتهای مختلف اقتصادی بخاطر مقاصدی که برای رسیدن بآن تلاش میکند اقدام کند . از طرفی همه قدرتهای اجتماعی را که فشار و عنف را در قسمتی از جوانب زندگی بکار میبرند مردود میشمرد .

بنابراین کاپیتالیسم در برابر « آزادی ذاتی » موقعیت منفی داشته ، اما در برابر

«آزادی صوری» موقعیت مثبتی دارد، یعنی منظور سیستم کاپیتالیستی این نیست که افراد را از آزادی ذاتی برخوردار سازد، بلکه فقط «آزادی صوری» را برای افراد جامعه ضمانت میکند. کاپیتالیسم برای موقعیت منفی خود در برابر «آزادی ذاتی» مجوزهایی تراشیده که در دو چیز خلاصه میگردد:

۱- کاپیتالیسم مدعی است که سیستم اجتماعی - هر سیستمی که باشد - نمی تواند به فردی «آزادی ذاتی» اعطا کند و نیز نمیتواند این ضمانت را بنماید که قدرتی را با افراد بدهد که بموجب آن بتوانند درباره هر چیزی که تلاش میکنند و آن را هدف خویش قرار میدهند، به سرانجام برسانند. زیرا افراد بسیاری هستند که آن استعداد و آزمودگی خاصی را که برای رسیدن به اهدافشان لازم است، دارا نمی باشند. از طرفی یک سیستم اجتماعی نمیتواند از یک ابله، نابغه بسازد. همچنین بسیاری از اهداف وجود دارد که دست یافتن بر آنها از عهده همه افراد خارج است. بنابراین معقول نیست که - مثلاً - هر فردی رئیس دولت بشود و برای همه افراد در حال حاضر، قدرت رسیدن بمقام ریاست ضمانت گردد، بلکه معقول این است که: راه در برابر هر فردی باز باشد تا بتواند در مبارزات سیاسی یا اقتصادی به تلاش برخیزد و استعدادهای خویش را در بونه آزمایش قرار بدهد. با این ترتیب یا پیروز گشته، باوج ترقی میرسد یا در نیمه راه میماند و یا در پیکار شکست خورده، عقب نشینی میکند و بهر حال بالاخره خود شخص مسئول سرنوشت نسبت پیروزی یا شکست خویش در ناورد گاه زندگی می باشد.

۲- امر دیگری که کاپیتالیسم بوسیله آن، عدم اعتقاد خویش را به «آزادی ذاتی» مدلل می سازد، این است که میگوید: اگر این آزادی بفرد اعطا شود، یعنی هر اسلوبی را که اتخاذ کند، تضمین های کافی، برای کسب موفقیت وی وجود داشته باشد، طبیعی است که تا اندازه زیادی احساس مسئولیت فرد را تضعیف میکند، و از التهاب تلاش پرانرژیش، که وی را به فعالیت بر میانگیزد و آگاهی و بینش بیشتری را بر وی لازم می سازد، میکاهد. زیرا تا زمانیکه سیستم اجتماعی، موفقیت وی را تضمین کرده، برای کسب موفقیت، نیازی به اعتماد بخویش ندارد و نیز دیگر



احتیاجی ندارد که از قدرت و استعداد های خویش استفاده کند، در حالیکه اگر سیستم اجتماعی آزادی ذاتی و تضمین های لازم را برای وی فراهم نمی ساخت، مسلماً سزاوار بود که به خویش اعتماد بیشتری کرده، از قدرت و استعداد های خویش بهره مند گردد.

البته تا حدودی این دو استدلال صحیح است، ولی نه بدانسان که کاپیتالیسم مقرر میدارد و بر اساس آن اندیشه «آزادی ذاتی» و «تضمین» را بطور کلی بدور میافکند. زیرا تضمین تحصیل بر هر چیزی باعث میشود که فرد در زمینه فعالیت اقتصادی، برای رسیدن بآن تلاش کند، اگرچه خواب و خیالی بیش نباشد و تحقق آن غیر ممکن باشد و مسلماً خطاست که سیستم اجتماعی ملزم به تحقق آن باشد.. ولی آنچه مسلم است، فراهم ساختن حداقل «آزادی ذاتی» در زمینه اقتصادی و اعطاء ضمانتهای کافی برای تأمین سطح معینی از معیشت، در هر شرایطی که انسان باشد.. يك مسئله آید آلی نبوده، تحقق آن نیز غیر ممکن نمی باشد، همچنین باعث نمیشود که استعدادها و نیروهای رشد و تکامل انسان منجمد گردند، زیرا سطح های عالی زندگی در قید رقابت آزاد می باشد و طبیعتاً این رقابت، تلاش و فعالیت متزایدی را از افراد می خواهد و از این رهگذر اعتماد بنفس را در آنان افزایش میدهد.

بنابراین کاپیتالیسم که نسبت به «آزادی ذاتی» و «ضمانت» جنبه منفی<sup>(۱)</sup> بخود گرفته است نمی تواند باین مسئله استناد کند که اعطاء يك چنین ضمانتی محال و غیر ممکن است، یا بگوید: این ضمانت، انرژی حرارتی فعالیت انسانی را مختل میسازد.. زیرا سیستم اجتماعی میتواند تا درجه معقول معیشت خود را تضمین کند و از طرفی در خارج از حدود این تضمین، زمینه هایی برای پدید آوردن رقابت، که

۱- سیستم سرمایه داری با اعطای آزادی صوری ب همه افراد و محدود ساختن آن، اصولاً نمی تواند به آزادی ذاتی و ضمانت اقتصادی معتقد باشد، زیرا آزادی نامحدود با آزادی ذاتی و ضمانت اقتصادی تضاد دارد. بنابراین نمی تواند مدعی شود که ضمانت اقتصادی یا آزادی ذاتی غیر ممکن است، بلکه تنهایی تواند بگوید که آزادی ذاتی و ضمانت اقتصادی در جامعه کاپیتالیستی غیر ممکن است، با این ترتیب سیستم کاپیتالیستی نسبت به آزادی ذاتی و «ضمانت» جنبه منفی دارد و نمی تواند با آن جمع شود. م.

استعدادها را نمایان میسازد و بآن رشد میبخشد، فراهم سازد. حقیقت این است که موقعیت منفی سیستم کاپیتالیستی در برابر اندیشه «تضمین» و «آزادی ذاتی»، رهاورد قطعی موقعیت مثبت آن در برابر «آزادی صوری» بوده است. زیرا وقتی کاپیتالیسم به «آزادی صوری» باور آورد و سرشت سیستم خویش را بر آن استوار ساخت، لازم بود که اندیشه «تضمین» را بدور افکند و در برابر «آزادی ذاتی» موقعیت منفی بخود بگیرد، زیرا «آزادی ذاتی» و «آزادی صوری» بایکدیگر متعارض میباشند. لهذا ممکن نیست، در جامعه ای که به اصل آزادی صوری معتقد است و اصرار دارد که آن را برای همه افراد، زمینه های مختلف فراهم سازد، «آزادی ذاتی» برقرار ساخت، برای آنکه طبق تعریف آزادی صوری، سرمایه داران، در قبول استخدام کارگر و عدم قبول وی آزاد میباشند.

همچنین ثروتمندان می توانند، طبق مصالح خاص خویش، در اموال خود تصرف کنند. و این جریان میرساند که وضع اصل تضمین کار برای کارگر، یا تضمین معیشت غیر کارگر، که عاجزین باشند، غیر ممکن است. زیرا نمی توان یک چنین ضمانتهائی را بدون محدود ساختن آن آزادیها، که سرمایه داران و ثروتمندان از آن برخوردارند، وضع نمود. کاپیتالیسم یا باید به کارفرمایان یا صاحبان ثروت، اجازه بدهد که طبق اراده خویش تصرف بنمایند و بدینسان آزادی صوری را برایشان فراهم سازد، که طبیعتاً باین ترتیب دیگر اعطاء ضمانتهائی برای کار یا تأمین زندگی غیر ممکن میگردد، یا باید این ضمانتها را بدهد که بموجب آن، کارفرمایان و صاحبان ثروت نمی توانند طبق خوش آیند خویش تصرف بنمایند و این درست بمعنای خروج از اصل آزادی صوری می باشد، که میگوید: لازم است بهر فردی اجازه داده شود که در زمینه اقتصادی آنطور که میخواهد تصرف بنماید. وقتی کاپیتالیسم باین اصل معتقد گردید، مجبور شد اندیشه ضمانت را، که عبارت از «آزادی ذاتی» است، بخاطر فراهم ساختن «آزادی صوری» مساوی برای همه افراد، مردود بشمارد.

همانگونه که جامعه کاپینالیستی معتقد به «آزادی صوری» گردید و «آزادی ذاتی» و اندیشه ضمانت را مردود شمرد، جامعه سوسیالیستی عکس این جریان را اتخاذ نمود، زیرا سوسیالیسم مارکسیستی با برقراری دستگاه دیکتاتوری، که در کشور آزادی قدرت مطلقه است، آزادی صوری را برانداخت و ادعا نمود که با تضمین کار و معیشت توده مردم، «آزادی ذاتی» را جانشین آن «آزادی صوری» کرده است.

بدینسان هر يك از دو سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیستی به قسمتی از آزادی معتقد گردید و قسمت دیگر را بدور افکند.

این تضادی که در دو قطب، بین آزادی صوری و آزادی ذاتی، یا بین صورت و ذات قرار دارد، از بین نمی‌رود، مگر در اسلام که معتقد به نیازمندی جامعه بهر دو نوع آزادی می‌باشد. بهمین علت اسلام «آزادی ذاتی» را با اعتقاد به «ضمانت» باندازه معقول، برای جامعه فراهم ساخته که بموجب آن، بهمه خلق جامعه اسلامی فرصت داده شده است که زندگی سعادت‌مندی داشته باشند و لوازم ضروری خویش را بدست آورند و در حدود این ضمانت، آزادی را غیر مجاز میدانند. در همان حال این ضمانت را بعنوان مجوزی برای از بین بردن «آزادی صوری» و ارزش ذاتی و عینی آن استفاده نمی‌کند، بلکه در خارج از حدود آن «ضمانت» راه را برای هرفردی باز گذاشته است و بوی آزادی‌های داده که با مفاهیم وی در باره جهان و زندگی هماهنگی دارد، با این ترتیب يك فرد در جامعه اسلامی، تا نسبت معین و حدود خاصی تضمین شده است و طبعاً در خارج از این حدود، آزاد می‌باشد بدینسان آزادی ذاتی و آزادی صوری، در روشهای اسلامی، بایکدیگر در آمیخته است، در آمیختگی درخشانی که توده‌ها - در خارج از اندیشه‌های اسلامی - درباره آن هرگز اندیشه نکردند و برای تحقق آن تلاشی ننمودند، مگر در خلال این قرن اخیر. زیرا در همین قرن اخیر بود که کوششهایی برای برقراری «اصل ضمانت» و هماهنگی بین آن و «آزادی» آغاز گردید و این جریان زمانی رخ داد که آزمایش «آزادی سرمایه‌داری» باشکست تلخی مواجه گردید.

\* \* \*

بهر حال کاپیتالیسم بخاطر برقراری «آزادی صوری» اندیشه «ضمانت» و «آزادی ذاتی» را قربانی نمود .

در اینجا به نقطه اساسی بررسی خود میرسیم که سؤال کنیم: آن ارزشهایی که «آزادی صوری» در سیستم کاپیتالیستی بر آن استوار گشته است و به کاپیتالیسم اجازه داده است که بخاطر آن، ذات آزادی و ضمانت‌های آن را به هدر بدهد کدام است ۱۴۲

لازم است در اینجا همه کوششهایی را که میخواهد بسوسيله دلایل عینی اجتماعی، بعنوان اینکه وسيله افزایش تولید عمومی، یا تحقق رفاه اجتماعی است، «آزادی صوری» را تجویز کند دور گردانیم. قبلا باین دلایل و مجوزهای عینی اجتماعی اشاره شده است و ما آنرا تجزیه و تحلیل کرده ایم و نیازی به بررسی مجدد آن نیست، بلکه بررسی ما اکنون درباره کوشش کاپیتالیسم است که میخواهد ارزش آزادی را تفسیر ذاتی کند .

در این زمینه ممکن است گفته شود که «آزادی» جزئی از وجود انسان است و اگر انسان، آزادی خویش را از دست بدهد، در واقع شخصیت و مفهوم انسانی خویش را که بسوسيله آن، از دیگر موجودات، مشخص میگردد، ضایع ساخته است .

این تعبیر جنجالی فاقد يك تجزیه و تحلیل علمی در مورد «ارزش ذاتی آزادی» است و ممکن نیست کسی را متقاعد سازد، مگر کسانی را که بازی با الفاظ، آنان را فریب میدهد؛ زیرا طبیعت خاص انسانی انسان، بعنوان اینکه يك موجود طبیعی است، بسوسيله «آزادی طبیعی» از سایر موجودات تمیز داده میشود. بنا بر این بعلمت اینکه انسان يك موجود اجتماعی است، نمیتوان طبیعت خاص انسانی وی را، بسوسيله آزادی اجتماعی از سایر موجودات متمایز نمود. با این ترتیب آن آزادی که قسمتی از وجود انسان را تشکیل میدهد، «آزادی طبیعی» بوده است، نه «آزادی اجتماعی» که به پیروی از سیستم اجتماعی حاکم، اعطاء و

سلب می‌گردد .

ممکن است گفته شود : آزادی ، طبق مفهوم اجتماعی آن ، عبارت از انگیزهٔ اصلی است در روح انسان ، و یکی از نیازهای ذاتی وی بشمار میرود. بنابراین، انسان، بعنوان اینکه از آزادی طبیعی بهره‌مند است، ذاتاً تمایل دارد - همانطور که از جهت طبیعی آزاد بوده - در جامعه‌ای که زندگی میکند ، در سلوک و علائق و روابط خویش با دیگران، آزاد باشد. از طرفی وظیفهٔ سیستم اجتماعی این است که به انگیزه‌ها و تمایلات اصلی انسان صحه بگذارد و پاسخگوئی آنها را ضمانت کند ، تا بدین سان سیستمی بشود واقعی که با سرشت انسانیت ، که میخواهد آنرا درمان کند و قانون برای آن وضع کند، هماهنگی داشته باشد ، لذا امکان ندارد سیستمی بتواند، گرایش اصلی را که انسان به آزادی دارد بکوبد.

تا حدودی این جریان صحیح است ، ولی از جهت دیگر می‌گوئیم : وظیفهٔ سیستم اجتماعی که میخواهد بنای خود را بر اصولی استوار سازد که در روح بشری جاگیر شده باشد، این است که بوجود انگیزه‌های مختلف اصلی انسان و نیازهای متنوع ذاتی وی اعتراف کرده، برای هماهنگی بین آنها تلاش کند .

اگر لازم باشد که سیستم اجتماعی، واقعی و انسانی باشد، پس تنها اعتراف بیکی از انگیزه‌های اصلی انسانی و اشباع زیاد آن و بر آورده نکردن انگیزه‌های دیگر ، جایز نمیباشد .

این مسلم است که سرشت انسان جبر و فشار و زور را قبول نمیکند، تا آنجا که آزادی ، انگیزهٔ اصلی انسان بشمار میرود ، ولی این انسان احتیاجات ذاتی و تمایلات اصلی دیگری هم دارد . فی‌المثل : انسان در زندگی خویش شدیداً به مقداری آرامش و اطمینان احتیاج دارد . زیرا پریشانی ، انسان را به وحشت می‌اندازد و فشار و زور زندگی ، وی را تباہ می‌سازد. اگر انسان فاقد همهٔ ضمانتهائی گردد که جامعه میتواند در زندگی و معیشت ، بوی بدهد ، مسلماً یکی از احتیاجات ذاتی خود را از دست داده است و طبیعتاً از بر آوردن تمایل اصلی که به آرامش و اطمینان دارد ، محروم می‌گردد . همچنین اگر انسان همهٔ آزادی خود را از دست

بدهد و دستگاه اجتماعی، اراده خود را با فشار و زور بوی تحمیل کند... در واقع مثل آن است که «نیاز ذاتی» دیگری را از دست داده است و آن عبارت از نیازی است که انسان به آزادی دارد. زیرا «آزادی» یکی از انگیزه‌های اصیلی است که در روح انسان نهفته است.

بنابراین هماهنگی دقیق خردمندان، بین نیاز اصیل انسان به آزادی، و نیاز اصیل وی بمقداری آرامش و اطمینان و سایر نیازهای اصیل دیگر.. عملی است که لازم است «سیستم اجتماعی» به توده‌ها ارزانی بدارد. البته این در صورتی است که سیستم اجتماعی بخواهد واقعی و بر اصول مستحکم واقع انسانی استوار باشد. در غیر این صورت میتواند تمایلات و احتیاجات دیگر را نادیده بگیرد و تنها بیک نیاز اصیل انسانی تکیه کند، تا از این رهگذر بر آوردن نیاز را به منتهای درجه خود برساند و البته این همان کاری است که سیستم سرمایه‌داری انجام داده است.. مسلماً این مسئله با ساده‌ترین وظایف یک سیستم اجتماعی تضاد دارد.

\*\*\*

بالاخره: موقعیت کاپیتالیسم در برابر آزادی و ضمانت، اگر هم خطا باشد، باز کاملاً با چهارچوب تفکر سرمایه‌داری سازگاری دارد. زیرا در «ضمانت» اندیشه محدودیت آزادی افراد و فشار بر آنها نهفته است و کاپیتالیسم نمیتواند بر اساس مفاهیم عام خود درباره جهان و انسان، برای این فشار و محدودیت، مجوزی بیابد.

امکان دارد مجوز فشار و محدودیت بر اساس جبر تاریخی باشد و این اقتصادی است که مارکسیسم بر اساس ماتریالیسم تاریخی دارد، زیرا مارکسیسم می‌بیند که دیکتاتوری پرولتاریا، که از سیاست فشار و محدودیت آزادی‌ها در جامعه سوسیالیستی پیروی می‌کند،.. از جبر حتمی قوانین تاریخ سرچشمه گرفته است.

ولی کاپیتالیسم به تسلسل خاص مارکسیستی، که مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی است، معتقد نمی‌باشد.

ممکن است کاپیتالیسم مجوز فشار و محدودیت را، مانند دین، از اعتقاد بقدرت مافوق همه، که حق تنظیم و هدایت زندگی توده‌ها را دارد، بگیرد، زیرا دین برای انسان، آفریدگار حکیمی قائل میشود که حق دارد وجود اجتماعی انسان را بسازد و روش وی را در زندگی معین کند.

این چیزی است که کاپیتالیسم نمیتواند به تبع از مفهوم اساسی خود، بر آن صحه بگذارد. زیرا مفهوم اساسی کاپیتالیسم میگوید: دین از واقعیت زندگی جدا بوده، از همه زمینه‌های عمومی اجتماعی برکنار میباشد.

همچنین ممکن است که کاپیتالیسم «فشار و محدودیت» را بر این اساس تجویز کند که نیروئی است که از وجدان انسان سرچشمه گرفته است، یعنی از همان وجدانی سرچشمه گرفته است که انسان را ملزم میسازد، به ارزشهای اخلاقی توجه خاص داشته باشد و در رفتار خود با دیگران حدود معینی را رعایت کند. و خلاصه همین وجدان است که موقعیت انسان را در اجتماع معین میسازد. و لسی مفهوم وجدان در فلسفه اخلاق، از نظر کاپیتالیسم، بازتاب داخلی عرف و عادت، یا هر محدودیت دیگری بوده، که از خارج بر «فرد» لازم میگردد.

بنابراین کاپیتالیسم در خاتمه تجزیه و تحلیل خود، باین نتیجه میرسد که وجدان، فشاری است خارجی و از اعماق درون انسان سرچشمه نگرفته است.

بدین سان که می بینیم، کاپیتالیسم نمیتواند فشار بر آزادی را از طریق ضرورت و جبر تاریخی، بادین، یا وجدان توجیه کند.

بدین ترتیب موقعیت سرمایه‌داری نسبت به «آزادی» با ریشه‌های فکری و مفاهیم اساسی اینکه این مکتب از جهان و انسان، از تاریخ و دین و اخلاق دارد مربوط میگردد.

سرمایه‌داری مفهوم سیاسی حکومت و سلطه‌های مختلف اجتماعی را نیز بر همین اساس بنیانگذاری کرده، معتقد است که این قدرتها به هیچوجه، حق مداخله در آزادی افراد را ندارد، مگر بآن اندازه که برای حفظ خود «آزادی» و مصون نگهداشتن آن از آشوب و تصادم لازم است، زیرا این اندازه دخالت، همان مقدار



دخالتی است که خود افراد آنرا تجویز کرده‌اند . ولی خارج از این حدود ، سرمایه‌داری برای دخالت در آزادی افراد، مجوزی از جبر تاریخی، پادین، یا ارزشها و اخلاق نمی‌یابد . با این ترتیب طبیعی است که کاپیتالیسم با پیروی از اندیشه‌های پیوسته خود باین نتیجه می‌رسد که در زمینه اقتصادی، آزادی لازم است و اندیشه برپا داشتن قدرتی که بتواند معیشت اولیه افراد را تضمین کند ، یا محدودیت‌هایی در آزادی آنان قائل شود مردود است .

این مفاهیم در سطح ارتباط عمومی سرمایه‌داری قرار داشته ، که با مال منجر به رسیدن به اصول فکری عمومی میشود . این است وجه نظری که بر اساس آن باید مفاهیم را از دیگر مفاهیم جدا کنیم و خطای آنرا نشان دهیم.



# مشخصات اساسی اقتصاد اسلامی

۱ - ساختمان عمومی اقتصاد اسلامی

۲ - اقتصاد اسلامی جزئی از کل است

۳ - کادر عمومی اقتصاد اسلامی

۴ - اقتصاد اسلامی علم نیست

۵ - روابط توزیع از شکل تولید جدا میباشد

۶ - معضل اقتصادی و راه‌حل‌های آن

## ۱ - ساختمان عمومی اقتصاد اسلامی

ساختمان عمومی اقتصاد اسلامی از سه اصل اساسی تشکیل یافته که بر طبق آن، محتوای سیستم اقتصاد اسلامی مشخص میشود، با این ترتیب نظام اقتصاد اسلامی از نظر اصولی از دیگر سیستم‌های اقتصادی متمایز میگردد. و این سه اصل عبارتند از:

۱ - اصل مالکیت مختلط .

۲ - اصل آزادی اقتصادی در کادر محدود .

۳ - اصل عدالت اجتماعی .

و ما اینک اصول اساسی نامبرده را با شرح و تفصیل بررسی میکنیم و نظریه‌ای عمومی از اقتصاد اسلامی بوجود می‌آوریم، تا بصورت وسیع‌تری در تفصیلات و خصوصیات این سیستم فرصت تحقیق داشته باشیم .

### ۱ - اصل مالکیت مختلط

اسلام در نوع مالکیتی که مقرر داشته با سرمایه‌داری و سوسیالیستی اختلاف اساسی دارد.

جامعه سرمایه‌داری به شکل خاص مالکیت فردی معتقد است، یعنی مالکیت فردی را بعنوان يك قاعده عمومی پذیرفته است. لهذا سیستم سرمایه‌داری به افراد امکان میدهد که انواع گوناگون ثروت کشور را مطابق فعالیتها و شرایطی که دارند به مالکیت خصوصی خویش در آورند. سرمایه‌داری مالکیت عمومی را قبول

ندارد، مگر آنگاه که ضرورت اجتماعی ایجاب کند. تجربه ثابت کرده است که ملی کردن این یا آن منبع درآمد ضروری است، و این ضرورت يك حالت استثنائی بوده، که جامعه سرمایه‌داری مجبور است براساس آن از اصل مالکیت خصوصی خارج شود، و منافع عمومی یا ثروت معینی را از دایره مالکیت خصوصی خارج کند.

اما جامعه سوسیالیستی درست عکس جامعه سرمایه‌داری میباشد. چون در جامعه سوسیالیستی مالکیت عمومی، اصل کلی بوده، که شامل همه انواع ثروت کشور میشود و مالکیت خصوصی، در جامعه سوسیالیستی، نسبت به بعضی از ثروتها حالت استثنائی و نادر را دارد، که بعضی اوقات در حالات خاص، جامعه سوسیالیستی به لزوم آن اعتراف میکند.

بر اساس این دو نظریه متضاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی، نام «جامعه سرمایه‌داری» بآن اجتماعی اطلاق می‌گردد که مالکیت خصوصی را بعنوان تنها اصل، و ملی کردن را بعنوان يك حالت استثنائی و رفع ضرورت اجتماعی معتقد است، کما اینکه نام «جامعه سوسیالیستی» بآن اجتماعی اطلاق میشود که مالکیت اشتراکی را بعنوان تنها اصل پذیرفته و معتقد است که مالکیت خصوصی فقط يك حالت استثنائی میباشد.

لازم به تذکر است که هیچیک از دو صفت اساسی جامعه سرمایه‌داری و سوسیالیستی بر جامعه اسلامی منطبق نمیشود، زیرا نظام اقتصاد اسلامی با سرمایه‌داری موافقت ندارد که مالکیت خصوصی تنها اصل میباشد، همچنین با سوسیالیسم توافق ندارد که مالکیت اشتراکی اصل عمومی میباشد. بلکه اسلام در آن واحدها اشکال مختلفی برای مالکیت مقرر میدارد. باین ترتیب اسلام اصل مالکیت مختلط را (مالکیتی که دارای اشکال متنوع است) بجای «اصل شکل واحد مالکیت» که سرمایه‌داری و سوسیالیسم بآن معتقد هستند، وضع میکند از این لحاظ میبینیم که سه نوع مالکیت در اسلام وجود دارد: مالکیت خصوصی، مالکیت عمومی و مالکیت دولت. اسلام برای هر يك از این اشکال سه گانه مالکیت، میدان عمل خاصی را اختصاص داده

است و هیچیک از آن سه حالت را بعنوان حالت نادر و استثنائی، یا علاج موقتی که شرایط، آنرا ایجاب میکند، نمی‌شناسد.

بهمین علت اشتباه است که جامعه اسلامی را يك جامعه سرمایه‌داری بنامیم، اگرچه نسبت به بعضی از اموال و ابزار تولید، مالکیت خصوصی اعطا کرده است، چون در نظر اسلام مالکیت خصوصی قاعده عمومی نمیباشد. و نیز اشتباه است بر جامعه اسلامی نام جامعه سوسیالیستی بگذاریم، اگرچه اسلام اصل مالکیت عمومی و مالکیت دولت را نسبت به بعضی از ثروتها و سرمایه‌ها پذیرفته است، زیرا شکل اشتراکی مالکیت در نظر اسلام، قاعده عمومی نمیباشد، و همچنین اشتباه است که جامعه اسلامی را ترکیبی از سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیستی بدانیم. چون تنوع اشکال مالکیت در جامعه اسلامی، بدین معنی نیست که نظام اقتصاد اسلامی ترکیبی است از سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیستی، قسمتی را گرفته است. بلکه این تنوع اشکال مالکیت حکایت از يك رأی قاطع عملی و اصیل میکند، که بر پایه و اصول فکری معینی پی‌ریزی گشته است و در چهار چوب خاصی از ارزشها و مفاهیم وضع شده است، بدانسان که با پایه و اصول ارزشها و مفاهیمی که سرمایه‌داری لجام گسیخته و سوسیالیسم مارکسیسم بر آن استوار شده‌اند تضاد دارد.

برای صحت نظریه اسلامی درباره مالکیت که بر اساس مالکیت مختلط قرار دارد، هیچ دلیلی روشن تر از آزمایش عینی سرمایه‌داری و سوسیالیسم وجود ندارد. چون دو آزمایش سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیستی نشان دادند که هر يك بشکل مالکیت دیگری که با قاعده عمومی آن معارض است، اعتراف میکند زیرا واقعیت عینی ثابت نمود که نظریه «شکل واحد مالکیت» اشتباه است و اکنون دیرزمانی است که جامعه سرمایه‌داری ب فکر ملی کردن افتاده است و از بعضی منافع عمومی قید مالکیت خصوصی را برداشته است. و این حرکت بسوی ملی کردن چیزی جز يك اعتراف ضمنی از طرف جوامع سرمایه‌داری بعدم شایستگی اصل سرمایه‌داری درباره مالکیت نیست، همچنین حکایت از این میکند که این جریان تلاشی است برای رفع پیچیدگیها و تضادهائی که از آن «اصل» سرچشمه گرفته است.

همچنین جامعه سوسیالیستی از جهت دیگر، - علیرغم تازگی آن - مجبور است به مالکیتی خصوصی، گاهی بصورت قانونی و احياناً بصورت غیرقانونی، اعتراف نماید. یکی از اعترافات سوسیالیسم به مالکیت خصوصی، ماده هفتم برنامه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است، که در آن چنین آمده است: «برای هر خانواده از خانواده های مزرعه تعاونی (۱) - به اضافه درآمد اساسی که از اقتصاد اشتراکی مزرعه تعاونی بدست میآورد - قطعه زمینی که به محل سکنی ملحق است اختصاص داده میشود و بدینسان هر خانواده ای در زمین خود درآمد اضافی و منزلی برای سکنی دارد. همچنین می تواند بعنوان مالکیت خصوصی دام و پرندگان چند و ابزار ساده زراعی در اختیار داشته باشد.

ماده نهم نیز به کشاورزان و صنعتگران خرده پا اجازه داده که در کنار نظام حاکم سوسیالیستی مؤسسات کوچک اقتصادی داشته باشند.

#### ۴- اصل آزادی اقتصادی در کادر محدود

اصل دوم اقتصاد اسلامی، اعطای آزادی محدود در چهارچوب ارزشهای معنوی و اخلاقی است که اسلام بدان معتقد است. این اصل نیز چون اصل اول اختلاف بسارزی میان اقتصاد اسلامی و دو اقتصاد سرمایه داری و سوسیالیستی وجود دارد. موقعیکه افراد آزادیهای نامحدودی در زیر سایه اقتصاد سرمایه داری بدست میآورند و نیز موقعیکه اقتصاد سوسیالیستی آزادی را از همه توده سلب میکند.. اسلام روشی

۱- همانطور که قبلاً در فصل «کمونیسم» در باورقی اشاره شد در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تا سال ۱۹۵۰ قسمت عمده کشت و زرع در مزارع اشتراکی بنام کولخوز Kolkhoze انجام میگرفت و هر چند خانواده کشاورز در تولید محصول اشتراک مساعی کرده و دولت نیز از طریق اجاره دادن ماشین و راهنمائیهای علمی و فنی؛ دهقانان را در تکثیر محصول کمک می نمود.

از سال ۱۹۵۰ به بعد برای تمرکز بیشتر اعمال زراعی تشکیلاتی بنام پزلک Posloc بوجود آمد. غیر از مزارع اشتراکی يك نوع مزارع دیگر بنام سوخوز Sovkhoze وجود دارد که کاملاً دولتی و در واقع بمنزله مزارع نمونه است. م.



را اتخاذ می‌کند که بساط طبیعت عموم مردم هماهنگی دارد، لذا در حدود ارزشهای معنوی و ایده‌های اسلامی به توده‌ها آزادی میدهد. و از طرفی آزادی را در مجرای صحیح خود قرار داده، از این رهگذر از آزادی وسیله خوبی برای خدمت به خلقها بوجود می‌آورد.

محدودیتی را که اسلام در باره آزادی اجتماعی، در زمینه اقتصادی مقرر داشته دو نوع است.

یکی: محدودیت «ذاتی» که از ژرفای روح آدمی سرچشمه گرفته، نیرویش را از ذخایر روحی و فکری شخصیت اسلامی تأمین می‌کند.

و دیگری: محدودیت عینی، که عبارت از يك نیروی خسارچی است که رفتار و سلوک اجتماعی را مشخص و کنترل می‌کند. محدودیت ذاتی بطور طبیعی در زیر سایه تربیت خصوصی بوجود می‌آید؛ تربیتی که بر اساس آن، اسلام فرد را در اجتماعی پرورش میدهد که بر همه جوانب حیاتی آن حکمروائی میکند (جامعه اسلامی) اسلام در ضمن کادرهای فکری و روحی خاصی شخصیت اسلامی رامیسازد زیرا بآدمی فرصت میدهد که بامتن زندگی تماس بگیرد و تاریخ را بر اساس واقعیت عینی بسازد. این کادرهای فکری و روحی در محدود کردن ذاتی و طبیعی آزادی ای که با افراد اجتماع اسلامی اعطا شده دارای نیروئی سهمگین و تأثیری عظیمند و این کادرها بوسیله همین نیرو است که آزادی را در چنان مسیر صالح و بی‌عیبی قرار میدهند که افراد بموجب آن بهیچوجه احساس سلب آزادی نمی‌کنند، زیرا این محدودیت از واقعیت روحی و فکری آنان سرچشمه گرفته است، بنابراین آن را مرز آزادیهای خود نمی‌دانند، بهمین علت محدودیت ذاتی، در حقیقت محدودیتی برای آزادی نیست، بلکه منظور از آن ایجاد معنویت صحیح در انسان آزاد بوده، که در زیر سایه آن آزادی رسالت خود را انجام میدهد.

با این ترتیب محدودیت ذاتی دارای نتایج درخشان و اثرات بزرگی در بوجود آوردن طبیعت جامعه اسلامی و ترکیب عمومی آن بوده است. و علیرغم اینکه طول مدت آزمایش اسلامی بسیار کوتاه بوده است نتایج خوب و شگفتی بی‌آوردده است